جلسه 157- 1399

**چهارشنبه - 29/10/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به امور تدریجیه بود مثل حرکت، مشی، جریان آب، سیلان دم و امثال ذلک، که آیا استصحاب اینها جاری هست یا جاری نیست؟

عرض کردیم دو اشکال مطرح شده بر حریان استصحاب در اینها:

اشكال تغاير مشكوک ومتیقن در امور تدریجیه

اشکال اول این بود که با نظر دقیق عرفی ما می فهمیم که مشکوک غیر از متیقن است، مثلا وقتی شک می کنیم در بقاء تکلم، به نظر دقی عرفی این شک در وجود تکلم جدید است مازاد بر تکلم سابق، و در استصحاب معتبر است اتحاد متیقن و مشکوک.

در جواب این اشکال وجوهی ذکر شده است:

جواب اول: صاحب کفایه: کفایت وحدت عرفی

وجه اول وجه صاحب کفایه بود که گفت مناط در استصحاب وحدت عرفیه است، توقف مختصر مانع از صدق حرکت عرفا نیست، سکوت مختصر مانع از صدق تکلم عرفا نیست.

آقای خوئی: در حرکت تخلل سکون مانع است، ولی تکلم وحدت اعتباریه دارد

آقای خوئی در جواب فرمود: اما راجع به حرکت ما معتقدیم تخلل سکون و توقف به نظر دقی عرفی هم مانع از صدق حرکت است، و اما در مثال تکلم وضع فرق می کند، تکلم وحدت اعتباریه دارد، ولذا عرف برای مجموع سخنان یک وحدت عرفیه اعتبار می کند، ولو در اثنائش متکلم سکوت مختصری بکند، اما غیر تکلم مثل حرکت، جریان آب، سیلان دم، یک آن مختصر هم اگر متوقف بشوند اینها، دیگر قابل استصحاب نیست. تکلم وحدت اعتباریه دارد، ولذا تکلم مثل سفر می ماند، چه جور در صدق عنوان مسافر توقف در اثناء راه مضر نیست به صدق عنوان مسافر، در تکلم هم همین است، یک وحدت عرفیه اعتباریه ای در آن هست، ولذا کسی که شروع کرد به خواندن سوره، شک کردیم که آیا آیه بعدی را هم خواند یا نه، استصحاب می کنیم بقاء قرائت قرآن را به نحو استصحاب فرد، اگر بدانیم که این آقا سوره ای را که شروع کرده تمام کرده ولکن احتمال بدهیم سوره دیگری را بعد از او خوانده، این می شود استصحاب کلی از قبیل قسم ثالث، چون وحدت آن سوره قبلی وحدت اعتباریه بود با این سوره بعدی دیگر یکی نخواهد بود.

این ظاهر کلام آقای خوئی هست، چون ایشان مثال زده برای کلی قسم ثانی به اینکه ندانیم این آقا سوره قصیره را شروع کرد به خواندن یا سوره طویله را، نمی دانیم سوره توحید را شروع کرد به خواندن و تمام کرد یا سوره بقره را که هنوز تمام نکرده، فرمود استصحاب بقاء قرائت قرآن می شود استصحاب کلی قسم ثانی. لازمه فرمایش ایشان این است که همانطور که صاحب کفایه گفته اگر بدانیم او سوره توحید را شروع کرد و خواند احتمال بدهیم بعد از سوره توحید سوره دیگری را شروع کرد، استصحاب قرائت قرآن بشود استصحاب کلی قسم ثالث.

استاد: استصحاب قرائت قرآن در احتمال شروع سوره جدید، استصحاب فرد است

ما دیروز اشکال این مطلب را عرض کردیم، که این مطلب نه در رابطه با حرکت و امثال آن درست است که آقای خوئی فرمودند تخلل سکون و توقف مانع از صدق عرفی حرکت است، دیروز این را توضیح دادیم، و هم راجع به تکلم عرض کردیم درست است که تکلم وحدتش وحدت اعتباریه است کما سیأتی توضیحه، ولکن استصحاب بقاء قرائت قرآن در صورتی که احتمال بدهیم سوره جدیدی را شروع کرد بعد از سوره توحید، این استصحاب فرد است، عرف می گوید اگر شخصی سوره توحید را خواند بعد شروع کرد سوره دیگری را خواند قرائته للقرآن باقیةٌ، و این استصحاب بقاء قرائت قرآن به عنوان استصحاب فرد هست، استصحاب کلی نیست.

جواب دوم: محقق نائینی: وحدت عرفیه به وحدت داعی است

جواب دوم از اشکال عدم اتحاد متیقن و مشکوک در امور تدریجیه: ما عن المحقق النائینی، ایشان فرموده تکلم و مشی که وحدت عرفیه دارند، وحدت عرفیه شان به وحدت داعی است، اگر شخصی شروع کند به راه رفتن به داعی زیارت زید، مثلا از نجف به کربلا بیاید به داعی زیارت ابی عبدالله علیه السلام، ما احتمال بدهیم که از کربلا هم به بغداد رفته به داعی تجارت. اینجا استصحاب بقاء مشی و بقاء سفر جاری نیست، چرا؟ چون داعی این شخص از حرکت از نجف به کربلا زیارت امام حسین بود، بعد از اینکه به کربلا رسید این داعی تمام شد، اگر سفرش ادامه پیدا کند از کربلا به بغداد، این به داعی دیگر است، دیگر این سفر قبلی نیست سفر جدید است. و همینطور اگر کسی نیم ساعت پیاده روی می کرد به غرض ورزش، ولی بعد از نیم ساعت احتمال بدهیم ادامه داد پیاده روی اش را به غرض همراهی با زید، زید را دید با او همراه شد که با او همراهی کند، این عرفا بقاء مشی سابق نیست، این مشی جدید است، استصحاب بقاء مشی جاری نمی شود. وحدت امور تدریجیه مثل تکلم و مشی به وحدت داعی است، با تعدد داعی این امور متعدد می شوند و قابل استصحاب نخواهد بود[[1]](#footnote-1).

آقای خوئی: نقض به ادامه سجده به قصد استراحت

مرحوم آقای خودی نقض کرده: فرموده جناب نائینی! لازم فرمایش شما این است که اگر کسی در حال سجود در نماز یک مقدار طول بدهد سجود خودش را به داعی استراحت، بگوئید این نماز باطل است، چون داعی این شخص بر سجود در آنِ اول امتثال امر خدا بود، در این آن دوم استراحت بود، شد دو سجود، این سجود دوم می شود زیادة فی المکتوبة و نمازش باطل بشود. این قابل التزام نیست[[2]](#footnote-2).

استاد: سجده از امور قاره است

اقول: این اشکال و نقض به مرحوم نائینی واقعا عجیب است، سجود از امور قاره است نه از امور تدریجیه، سجود یک هیئتی است برای شخص، کون الشخص فی هیئة السجود، این از امور قاره است، ولذا ممکن است یک شخصی در این حال سجود جان بدهد و تا آخر بر این حال بماند، نیاز به ایجاد آنا فآنا ندارد توسط این مکلف. ما باید نقض کنیم به امور تدریجیه نه به سجود که از امور قاره هست.

سؤال وجواب: کسی ملتزم نمی شود در امور قاره که اگر علت محدثه مثلا قیام شما احترام زید بود ولی علت مبقیه قیام شما این بود که می گوئید حالا که ایستادم بگذار یک مقدار بیشتر بایستم چون نشست و برخواست برای من سخت است، بایستم تا چند دقیقه دیگر برای اینکه عمرو بعدا خواهد آمد دیگر برای او مجبور نشوم که از جا برخیزم، خوب این همان قیام اول است دیگر، چون قیام از امور قاره است، نقض کنید به نائینی به مواردی که امور غیر قاره و امور تدریجیه باشد، این نقض که وارد نیست.

اقول: بله به مرحوم نائینی می شود اشکال کرد که:

اشکال به مرحوم نائینی، اولا: عدم انحصار امور تدریجیه به افعال اختیاریه

اولا: بیان شما جامع نیست، مگر امور تدریجیه منحصر است به افعال اختیاریه مکلفین؟ سیلان ماء، جریان دم، حرکت افلاک، حرکت سیارات، خوب آیا اینها وحدتشان به وحدت داعی و غرض است؟ مگر فقط بحث بحث در افعال مکلفین است؟

ثانیا: اختلاف داعی در بسیاری موارد مفرّد نیست

ثانیا: اگر کسی مشی کند راه برود به داعی ورزش، ولی در بین راه وقتی آن نیم ساعت پیاده روی را انجام داد، می خواست تمام کند پیاده روی را برگردد منزل، زید را دید با او ادامه داد، آیا عرفا به این نمی گویند مشی ساعة؟ هر روز نیم ساعت پیاده روی می کرد امروز یک ساعت پیاده روی کرد، مشی ساعة، قطعا عرف می گوید مشی ساعة، نمی گوید امروز دوبار پیاده روی کرد، بلکه می گویند یک بار پیاده روی کرد پیاده روی یک ساعته، منتهی نیم ساعت اول را که پیاده روی کرد زید را دید و ادامه پیاده روی به احترام زید بود، نمی گویند دو بار پیاده روی کرد.

یا یک سخنران، هر روز منبر که می رود پنج دقیه ده دقیقه صحبت می کند، ولی آمد در این مجلس شروع کرد آن ده دقیقه منبرش را رفت، ناگهان متوجه شد که یک شخص محترمی پای منبرش هست، پنج دقیقه هم بخاطر او ادامه داد منبرش را، آیا نمی گویند تکلم ربع ساعة؟ می آیند از او سؤال می کنند می گویند چی شد شما همیشه منبرت ده دقیقه بیشتر طول نمی کشید چرا امروز یک ربع منبرت طول کشید؟ می گوید به احترام این آقا، پنج دقیقه آخر این آقا را دیدم به احترام این آقا بود، تکلم ربع ساعة، نمی گویند تکلم تکلمین.

سؤال وجواب: بحث در این است که اگر این آقا پنج دقیقه تکلم آخرش به داعی احترام جالس باشد ولی ده دقیقه اولش به احترام مجلس ابی عبدالله باشد، مرحوم نائینی می گوید تعدد داعی موجب تعدد فرد تکلم است می شود دو فرد از تکلم، ولذا اگر شک بکنیم می شود شک در فرد دوم و استصحاب جاری نیست. ما عرضمان این است که مرحوم نائینی کلامش جامع نیست نسبت به امور غیر اختیاریه، و در امور اختیاریه هم نقض دارد، که بهتر بود آقای خوئی به این موارد امور اختیاریه نقض می کرد.

آقای سیستانی: منشأ وحدت اعتباریه یا داعی است ویا عنوان ویا مقتضی

ولذا آقای سیستانی خواسته اند کلام مرحوم نائینی را تصحیح بکنند، ایشان فرموده اند که امور تدریجیه اگر بخواهد استصحاب در موردشان جاری بشود، باید یک وحدتی داشته باشد که متیقن و مشکوک وحدت داشته باشند. اما وحدت دو جور است: یکی وحدت حقیقی که ناشی است از اتصاق حقیقی اجزاء به هم، یکی هم وحدت اعتباری که اجزاء منفصل از هم را عرف اعتبار وحدت می کند.

در جائی که وحدت حقیقه است که ما اصلا کاری به تعدد داعی و امثال آن نداریم، مهم وحدت حقیقیه این امر تدریجی است، مثل زمان، زمان ناشی از حرکت است، حالا ایشان می گوید حرکت ذاتیه اشیاء، یا حرکت شمس و حرکت ارض، در این اصلا تخلل سکون نمی شود، "الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم" یک سره در حال حرکتند، توقفی ندارند، این حرکت حقیقه است. اینجا ما استصحاب می کنیم بدون دغدغه.

اما در وحدت اعتباریه بین اجزائی که منفصل از هم هستند، آنجا را باید ما برویم بررسی بکنیم، ایشان می گوید وحدت اعتباریه ناشی می شود از سه چیز:

یکی: وحدت عنوان است: اگر کسی بعد از قرائت قرآن شروع بکند شعر بخواند، شعر حافظ بخواند، عرف نمی گوید قرائة واحدة، می گوید پایان برد قرائت قرآن را، این قرائت را به پایان برد و شروع کرد در قرائت دیگر، چون عنوان قرائة القرآن غیر از عنوان قرائة الشعر است.

دوم: وحدت داعی است: ممکن است وحدت اعتباریه ناشی بشود از وحدت داعی، مثلا اگر داعی متکلم از سخنانش وعظ بود، ولی بعد از اینکه نیم ساعت وعظ کرد، گفت مجلس مجلس علماء است چند دقیقه ای هم یک بحث علمی بکنیم، شروع کرد بحث علمی کردن، هر چی بلد بود و بلد نبود را در محضر علماء گفت. خوب ایشان می گوید عرف نمی گوید که این تکلم واحد است، چون داعی از آن تکلم اول وعظ بود ولی داعی از این تکلم آخر بحث علمی است. و لذا اگر شک بکنیم در بقاء تکلم، این به نظر دقی شک در فرد جدید از تکلم خواهد بود، چون یقینا وعظش تمام شد احتمال می دهیم در ادامه وعظ بحث علمی کرد، استصحاب بقاء تلکم سابق جاری نیست.

مثلا سفرت از نجف به کربلا به داعی زیارت امام حسین باشد، و از کربلا به بغداد به داعی تجارت باشد، عرفا دو سفر است، ولی اگر از اول داعی ات این بود که بیائی کربلا زیارت امام حسین و بعد از آن هم بروی تجارت به بغداد، نه، عرفا سفر واحد بود، چون از اول از این حرکت دو داعی داشتی، از اول داعی تو از این رفتن به کربلا هم رفتن به زیارت امام حسین بود و هم در طریق بغداد به بغداد که رسیدی بروی تجارت کنی، اینجا سفر واحد است. پس تعدد داعی موجب تعدد فرد می شود از تکلم یا از سفر.

سوم: وحدت مقتضی: ایشان مثال می زند، می گوید اگر این خونی که خارج می شود از رحم زن، تا حالا از عِرق و رگی خارج می شد که عِرق الحیض است، ولی یقینا آن رگ دیگر خونش تمام شد و هر چه داشت بیرون ریخت، از این بعد احتمال می دهیم از عِرق دیگر دارد دم استحاضه بیرون می آید. خوب اینجا نمی شود استصحاب کنیم بقاء خروج دم را، چون مقتضی آن دم اول خروج از عِرق حیض بود، این مقتضی تمام شد، ولی احتمال می دهیم از یک عِرق آخر خون جدید بیاید، می شود خروج آخر نه ادامه خروج آن دم. ولذا چون وحدت مقتضی ندارد استصحاب جاری نیست بخاطر تعدد موضوع.

ولذا ایشان می گوید در اموری که تدریجیه اند اگر اتصال حقیقی نباشد بین اجزائش یعنی اجزائش انفصال حقیقی دارند، یک از این سه وحدتها باید باشد، یا وحدت عنوان یا وحدت داعی و غرض و یا وحدت مقتضی، اگر هیچ کدام از این سه وحدت نبود وحدت اعتباریه نیست ولذا استصحاب جاری نیست.

ولذا ایشان مثال می زند، می گوید در سفر ما باید حساب کنیم، گاهی سفر حرکت مستمره ای است که لاتوقف فی اثنائها، اصلا عدم متخلل نمی شود، سوار ماشین شده یک سره این ماشین دارد می رود، نهار و شامش را هم توی ماشین می خورد، اصلا توقفی ندارد، این اصلا کاری به داعی و اینها نداریم، بلکه استصحاب می گوید لایزال یمشی و یسیر فی الطریق، طی مسافت می کند، حالا داعی اش چی بوده، داعی اش این بوده که از نجف بیاید برسد کربلا از همان راه دور یک السلام علیک یا اباعبدالله بگوید داخل ماشین، وقت ندارد پیاده شود، ولی بعدش احتمال می دهیم که داعی پیدا کرد که تا بغداد هم برای تجارت برود، عیب ندارد استصحاب بکن بقاء سیر را، چرا؟ برای اینکه اینجا حرکت وحدت حقیقیه دارد که لایتخللها سکون و توقف، أجزاء این حرکت متصله است نه منفصله.

اما اگر یک سفری است که هر چند دقیقه یا خودش نیاز پیدا می کند به تجدید وضوء یا بچه اش، هی توقف می کند، اینجا نه، اینجا وحدت سفر به وحدت داعی است، اینجا دیگر می گوئیم داعی تو از رفتن از قم این بود که بروی تهران شاه عبدالعظیم، حالا بعد از شاه عبدالعظیم یک زیارت مختصر کردی احتمال می دهیم که هدفت این بود که بروی امام زاده داود ولی شاید هم نرفتی. اینجا دیگر نمی شود استصحاب کرد بقاء سفر را، چون این وحدت اعتباریه دارد نه حقیقیه. و لذا اینجا استصحاب بقاء سفر در این فرض اخیر (که تعدد داعی است و وحدت حقیقه ندارد، نه وحدت عنوان دارد نه وحدت داعی دارد و نه وحدت مقتضی) می شود استصحاب کلی قسم ثالث، و نظر مرحوم نائینی اینجا درست است، چرا آقای خوئی به ایشان اشکال کرد؟

ایشان سفر را به معنای طی مسافت می گیرد و این تفصیلها را می دهد.

استاد: امکان استصحاب مشی در صورت اختلاف داعی

اقول: به نظر ما این مطالب هم مساعد با فهم عرفی نیست، آقا واقعا عرف فرق می گذارد که شما طی مسافت که می کنی از نجف به کربلا یک سره باشه، بعد که رسیدی به کربلا احتمال می دهیم داعی پیدا کردی از کربلا بروی بغداد، اینجا بگوید استصحاب بقاء سفر جاری است، {نمی خواهیم ثابت کنیم سیر به بغداد را ها، او اصل مثبت است، ایشان هم نمی خواهد اثبات کند سفر به بغداد را، اشتباه نکنید، ایشان می گوید چون این حرکت مستمره ای بود که لاتوقف فی اثنائها، ما استصحاب طبیعی حرکت و طبیعی سفر را می کنیم، اثبات نمی خواهیم بکنیم سفر الی بغداد را} ما بگوئیم واقعا عرف اینجا استصحاب می کند سفر را، اما اگر در اثناء این ماشین توقف می کرد در بعضی از منازل استراحت می کرد دیگر استصحاب سفر جاری نبود؟ خلاف وجدان است این تفصیل، و خلاف فهم عرفی است.

ما هم این را خلاف فهم عرفی می دانیم، و هم اینکه آن مطلبی که ایشان راجع به حرکت گفت، خوب حرکتی که یتخللها سکونٌ مثل عقربه ساعت، خوب حرکت عقربه ساعت عرفا استصحاب می شود دیگر ولو یتخللها سکونٌ، بله وحدت اعتباریه است، اما این وحدت اعتباریه ناشی از کدامیک از این سه قسم است؟ ما هم قبول داریم که باید وحدت عرفیه داشته باشد چیزی که وحدت حقیقیه ندارد، اما آیا وحدت عرفیه منحصر است در این سه قسمی که ایشان می گوید؟

عدم انحصار وحدت اعتباریه به سه قسم

سؤال وجواب: وحدت مقتضی هم لازم نیست، من مثال بزنم برای شما: یک منبعی آبی بود آبش باز بود آب می آمد همینجور، آن منبع آب که ما می دانیم به اندازه هزار لیتر بود تمام شد، ولی احتمال می دهیم که هزار لیتر دیگر آب ریخته اند توی متبع، خوب اینجا که وحدت مقتضی نیست، چون مقتضی جریان آب نیم ساعت پیش آن هزار لیتری بود که دیشب ریختند توی این تانکر، ولی احتمال می دهیم باز هم امروز یک ماشین دیگری آمد هزار لیتر آب در این تانکر ریخت، آیا استصحاب جریان آب جاری نیست؟ نخیر، استصحاب می گوید هنوز آب می ریزد از این تانکر، این چه مشکلی دارد؟ یا همان مثال مشی، این آقا هر روز نیم ساعت پیاده روی می کرد به غرض ورزش، احتمال می دهیم امروز زید را دیده آخر کار نیم ساعت هم با او قدم زده، تا حالا از خانه اش تا حرم نیم ساعت راه می آمده، احتمال می دهیم دم حرم زید را دید زید گفت حالا تا آخر چهارمردان هم بیا با ما برویم، او گفت باشه، آیا استصحاب بقاء مشی جاری نیست؟ چرا جاری نیست؟ اینجا که وحدت مقتضی نیست، بالاخره در اثناء هم یک لحظه توقف می کند آدم دیگه، یک سره که راه نمی رود، آیا واقعا فرق است بین اینکه یک سره بروی یا اینکه یک آن در اثناء توقف کنی، آیا عرف بین اینها فرق می گذارد؟ ما که نمی فهمیم.

پس وحدت مقتضی و وحدت داعی که ندارد.

اما می گوئید وحدت عنوان، خوب این وحدت عنوان مقول بالتشکیک است، تا عنوانتان چی باشد، شما برای همه چیزها می توانی وحدت عنوان پیدا کنی، گفت :

أ لیس الیل یجمع امّ عمرو و ایانا فذاک بنا تدانی

همه چیز را می شود برایش جامع درست کرد، جامع بین او و معشوقه اش این بود که شب بر هر دو سایه می افکند.

آقا برای همین قرائت سوره که ایشان مثال زده، خوب می توانید قرائت آیه بگوئید می توانید قرائت سوره بگوئید، می توانید قرائت جزء بگوئید، می توانید قرائت قرآن بگوئید، می توانید تکلم به کلام عربی بگوئید، می توانید تکلم به کلام آدمی بگوئید، خوب عناوین که مقول بالتشکیک هستند، شما که می گوئید وحدت عنوان کدام عنوان را می گوئید؟

و لذا به نظر ما این مطالب عرفی نیست.

این را بگویم تأمل کنید: بله ما قبول داریم اینکه ما به هر نحوی شده یک جامعی درست کنیم، مثلا این آقا داشت سخنرانی می کرد نیم ساعت، بعد از سخنرانی والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته گفت احتمال می دهیم در ادامه اش بلافاصله باز شروع کرده برای قسمت بانوان سخنرانی جدید کردن. خوب بله عرف نمی گوید استمرار تکلم.

باید یک مائزی پیدا کنیم که بعضی جاها انصافا بقاء تکلم سابق نیست، قرآن می خواند احتمال می دهیم قرآن را بست شروع کرد شعر خواندن آواز خواندن، یا مثل همین سخنرانی که برای مردها می کرد احتمال می دهیم بلافاصله شروع کرد برای زنها سخنرانی کرد، عرف استصحاب بقاء تکلم را عرفی نمی داند، این تکلم غیر از تکلم سابق است.

و لذا تأمل بفرمائید ببنیم تعریف جامع و مانع می توانیم پیدا کنیم یا نه؟

و الحمد لله رب العالمین.

1. -فوائد الاصول ج4ص440 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصباح الاصول ج3ص128 [↑](#footnote-ref-2)